

دایپریت

[شب بیستم آذر ۱۳۵۷]

قرار نگیرند ، و بحکم تجربه حصول این مقصود مستلزم آن بود که از تمرکز قدرت در چنین مرجعی اعراض شود زیرا همه مفاسد از اقتدار بی حد و حصر ناشی میشود و فردی که همه قدرتها را در دستهای خود متمرکز کند و سرنوشت جان و مال و اندیشه و عقیده میلیونها انسان در قبضه تصرف او قرار گیرد همیشه در معرض لغزش است و هرچه دامنه اقتدار و اختیار فرد بیشتر باشد احتمال لغزش او بیشتر است بنابر این اگر خلع بدو از همه فساد در جوامع بشری آرزوی محالی باشد و اگر نتوانیم دهنده و وسوسه فساد و تجاوز و تخطی را در نهاد زعماء و پیشوایان جامعه از بین ببریم اینقدر هست که با اعراض از تمرکز و تحویل همه قدرتهای سیاسی و معنوی جامعه به آنها از احتمال لغزش و سقوط ایشان میتوانیم کاست .

ناتیا به این اصل بدیهی نیز باید عنایت کرد که انسان عمر جاوید ندارد و آن کسیکه بزعم من و تو یا طرفدارانش در فهم و فضیلت قالی و نانی ندارد و یا بر سر اقلیدس و ارسطو گذاشته و راهبری و ارشاد جامعه در تعهد اوست بهر حال يك انسان است و انسان خواهی نخواهی یکروز میمیرد . در چنان روزی تکلیف ملتی که به بصرگرمی فضل و نبوغ رهبر و پیشوا خویشان را از هر نوع تفکر و تعللی معاف کرده و بکنج عافیت خزیده چه خواهد بود ؟

این سوال را با قبول این فرض که هیچ منع و محظوری در تمرکز حکومت فردی و تمرکز قدرت وجود ندارد طرح کردیم و جا دارد که در تکمیل جواب با الهام از برشت به این سخن فرسهم که بدبخت آن ملتی است که احتیاج به پهرمان دارد ، و روی دیگر این سخن آنستکه هرگز در شان يك ملت زنده و مترقی آن نیست که سرنوشت حیات و هستی و شئون عقلی و معنوی خود را متکی بیک فرد کند ، هر چند آن فرد از نوادردهر باشد که مادر روزگار چنوزائیده است . يك ملت میتواند فردی را عظیم آرمانها یا هستی و هویت خویش بشناسد اما خطای محض است که سرنوشت يك ملت و حیات اجتماعی و سیاسی او در گروی يك فرد و معلق بوجود او باشد ، و کمترین زیان این وضع آنستکه روزی که آن فرد سقوط کرد خدای ناکرده ، ملتی هم با او سقوط میکند . همه دیکتاتورها و پیشوایان خودکامه از ابتدا بد نبودند . نخست خوب بودند و سپس بد شدند و همه فکر میکردند

در کمتر از نیمقرن ما دوبار شاهد صادق این واقعیت بودیم که حکومت فردی و فرد پرستی و تبعیت بی چون و چرای مردم ایران از فرمانروایان به بدفرجامی و نابسامانی و هرج و مرج منجر شده است . در هر دوبار ، تلقین این نظر که فردی که در رأس حکومت نشسته و اختیار حیات و ممات و بود و نبود و شئون مادی و معنوی میلیونها انسان در دستهای اوست اعلم و افضل بر سایر بندگان خداست و هیچ تنابندهای را در برابر علم و حلم و فضل و بذل او یارای عرض اندام نیست مردم ایران را در برزخی از احساس ذلت و تحقیر نفس دچار خود باختگی کرد و جامعه ای زخم خورده و سرخورده و از لحاظ فکری و ذهنی خلع سلاح شده بدید . آوردی سرانجام کار را به بن بست کشاند .

آنچه میدیدیم این بود که هیچ چیز بدون پیروی از آنچه دولتها منویات پادشاه می نامیدند پیش نمیرفت . هر دلتی ، هر بیدادی هر قیامی ، هر قعودی ، هر اخذ و عطائی و هر ترک اولائی بنام مقامی که در نظام مشروطه قانونا باید مبرا و مزه از هر مسئولیتی باشد انجام میگرفت . حتی چیزی نمانده بود که ابرو باد و مه و خورشید و فلک را هم در حیطه اقتدار حکومت بیاورند ، و ای عجب که مثل همه نظاماتی که هست نادمه سرور میشوند رژیم ایران نمیدید که سر و کارش با دوستان نادان و دشمنان دانا افتاده است ، اما دشمنی بعضی از دشمنان و آنها که علاقمند به دوام و بقای مملکت بودند چیزی جز این نبود که کار مملکتداری را مافوق سلیقهها و عقیدههای فردی و شخصی تلقی میکردند همچنانکه دوستی بعضی از دوستان و آنها که با استفاده از خاموشی و خفیان به ترکنازی و تاراج مشغول بودند غالباً به این مبالغه ختم میشد که هرچه آن خسرو کند شیرین بود و اوست که نوشته میخواند و ناخوانده میداند و نیک و بد سود و زیان و صلاح و فلاح همه کس را بقدرت دهاء و ذكاء و ذوق و نبوغ خداوندی می شناسد . و دعوا از همین نکته شروع میشد که اگر صحیح است که حل همه مسائل در گروی تدبیر شخصیت منحصر بفردی است - بپر نام که تو بخوانی - و اگر صحیح است که استقلال و تمامیت وحیات و هستی ملت و مملکت به وجود او وابستگی و پیوستگی دارد در اینصورت اولاً باید کاری کرد که این مقام و وابستگی او حتی المقدور از هرگونه عیب و آلابشی مزه بماند و هرگز در معرض هیچ تعریض و اسناد و افترا نی

نگین - سال چهاردهم

شماره ۱۶۲ - سیام دیماه ۱۳۵۷

صاحب امتیاز و مدیر دکتر محمود عنایت

نشانی مجله : تهران - خیابان پهلوی

روبروی کاخ مرمر - کوچه عدل شماره ۵۲

تلفن ۶۴۶۴۷۹ تلفن مدیر ۶۵۲۷۰۷

تک شماره ۱۰۰ ریال

قابل توجه مشترکین عزیز مجله نگین در تهران

بواسطه اعتصاب پست برای دریافت مجله خود هرروز (غیر از پنجشنبه) بین ساعت ۷ تا بعد از ظهر بدفتر مجله نگین مراجعه کنید

چاپ از : سازمان چاپ مارگرافیک

تلفن : ۸۲۶۴۶۰ - ۸۲۶۴۵۰

که هر چه میکنند به خیر خلق و صلاح مملکت آنهاست اما قدرت بی حد و حصر و این غرور و نخوت که وجود آنها به تنهایی عصاره و خلاصه میلیونها انسان دیگر است آنها را به فساد و تباهی کشاند. از این گذشته وقتی عادت بر این جاری شد که یک فرد به این عنوان که اعلم و افضل بر سایر بندگان خداست بجای یک ملت فکر کند آن ملت هرگز فکر خود را بر سر حل مسائل خویش بکار نمی اندازد و قضیه بدینصورت در میاید که همیشه شخص یا اشخاص معدودی بجای آن ملت فکر کنند، و درس تاریخ اینستکه ملتتهائی که از عرصه روزگار محو شده یا به آسانی تحت تسلط ملتتهای قوی تر قرار گرفته اند غالباً این مصیبت در حیات گذشته آنها وجود داشته است که عادت به فکر کردن نداشته اند یا به تمهیداتی مجال فکر کردن را از ایشان سلب کرده اند، و تنها کسانی که بر اریکه قدرت نشسته یا با مراجع قدرت داخلی و خارجی ارتباط مرئی و نامرئی دارند وظیفه فکر کردن را بجای مردم انجام داده اند و دیر یازود نیز جامعه را همراه خویشن به سراسیمه سقوط کشانده اند.

اما مهیب ترین زیان استبداد فردی اینستکه باز هم بگواهی تاریخ، هر فرد مستبدی معمولاً جای خود را به فرد مستبدتری میدهد زیرا هرج و مرج و تشتتی که معمولاً با شروع ضعف و سقوط هر حکومت مستبد میشود چندان است که جز با استبداد شدیدتری نمیتوان آنرا فرونشاند و مصیبت زندگی بعضی از ملل معاصر اینستکه تغییرات سیاسی غالباً چیزی را بنفع آزادیها و حقوق انسانی عوض نکرده است. اگر رژیم سابق در بعضی از این کشورها هر حرکت آزادیخواهانه را به بیانه مبارزه بسا کمونیسم

و انقلاب سرکوب میکرد رژیم لاحق نیز به بیانه جلوگیری از بازگشت به ارتجاع همین عمل را تکرار میکند. پس همه چیز بر میگردد به اینکه تمرکز اقتداری اختیار و قوای مادی و معنوی یک جامعه در وجود یک فرد خلاف مصلحت جامعه و خلاف مصلحت خود آن فرد است و جنبشی که جامعه ایران را در زمان حاضر فرا گرفته جلوه ای از ضرورت و حقانیت همین اصل در مسیر مبارزه برای کسب آزادی و حفظ حاکمیت ملی است.

اما هر جنبشی که بخواهد حاکمیت ملی را بجسای حاکمیت فردی مستقر کند و شئون حیاتی و اساسی یک جامعه را از سیطره سلیقه های خصوصی و شخصی نجات بخشد باید بکوشد که هدف مبارزه خود را مافوق نظریات و اغراض شخصی قرار دهد. اینجا هیچکس با هیچکس دعوای شخصی ندارد و این اشخاص نیستند که آماج مبارزه و مجاهده مردم هستند. مردم با معیارها و ارزشها و نظام نادرستی که خالق فساد و تباهی و پلیدی است به مبارزه برخاسته اند. مردم با نظام نامشروعی که برای حفظ منافع خویش از هیچ خدعه و خیانت و دروغ و نیرنگی روگردان نیست و متولیانش در سراسر دوران اختناق با استفاده از بلیشوی اجتماعی و اداری مملکت به تاراج و چپاول و تجاوز به حقوق مردم و بر کردن جیب و کیسه خود مشغول بوده اند، با گندم نمایان جو فروش و نودولتان بی حمیتی که از عوامل اصلی فساد و تباهی و انحطاط روحی و اخلاقی جامعه هستند و تا دیروز پای علم خود کامگی

بقیه در صفحه ۵۵

حماسه ای جاودانه

مقاله ای که درین شماره به عنوان «نوعی مصلحت اندیشی» از نظر خوانندگان عزیز میگذرد همچنان که از درآمد آن پیداست در ایام دولت مهندس شریف امامی و پس از استعفای دکتر شاه حسینی مدیر عامل رادیو و تلویزیون نوشته شده است و چون پس از سقوط آن دولت و آمدن دولت نظامی و تعطیل جراند، مجله نگین هم با اینکه مطالب آن چاپ شده بود منتشر نگردید، بالنتیجه انتشار این مقاله به عهد تعویق انتانت درین فاصله اتفاقات تلخ و شیرینی رخ داد که شرح تلخ و خونین آنرا میگذارم بوقتی دیگر، شاید نه چندان دور، ولی شیرین آنرا درین فرصت اتفاقی به اختصار میگویم: مراسم تاسوعا و عاشورا سوگواری نبود، یک حماسه غرور آفرین بود - مردمی که صحنه سازان خارجی و داخلی آنها را به عذر عقب افتادگی در گذشته زنده بگور کرده بودند با مشتهای گره کرده قبور سیاسی خود را شکافتند و حیات پرافتخار خود را اعلام کردند - بی تردید تاریخ ایران تا امروز عظمتی باین پایه از انبوه خلق در نفی وضع موجود و اثبات موجودیت خویش در سازندگی آینده در خود ضبط نکرده است - نه من، هر شرکت کننده ای از فرط غرور سر بر آسمان می سود و هویت اصلی و ملی خود را که سعی مینمودند قلابی آنرا به او تلقین کنند لمس میکرد - غرب در یک حرکت فهمید ملتی مترقی تر از او در جلوش قدم برمیدارد و خیرچین های سیاسی او همچنانکه در ویتنام او را اغوا کرده بودند این جا هم از عمق حادثه او را بی خبر گذاشته اند - ننگ توحش، عقب افتادگی، در حال رشد که غرب بر پیشانی این ملت هوشمند زده بود بر پیشانی عبوس خودش، بر بدنه تانکهای «چفتن» و طیارات «فانتوم» و مسلسل های «کلاچنکوف» زده شد و معلوم گردید ملتی که دو میلیون نفر آن با عقاید و مسلک های مختلف باین نظم و آرامش و بدون دخالت پلیس و سرباز حرکت میکنند و کمترین برخورد و درگیری پیدانمینماید غلط میکنند به او برچسب عقب افتادگی میزنند عقب افتاده آن ملتی هستند که این ادوات قتاله را میسازند و بجای گفتگو و مذاکره (دیالوگ) که مدعی آن هستند با تانک و مسلسل و خمپاره وارد صحبت میشوند و مثل دوران غارنشینی با چنگ و دندان مشکل خود را حل میکنند و با آمار و ارقام اقتصادی و درصد های (%) رشد و توسعه سند عقب افتادگی و توحش میسازند و از سندهای زنده واقعی که نشانه صلح جویی و ترقی و تعادل فکری و همزیستی مسالمت آمیز است و دو میلیون نفر زیر آنرا شرافتمندانه امضاء کرده اند غافل میمانند -

- درود جاودانه بر ملتی که بلوغ و اهلیت سیاسی خود را در یک حرکت نشان داد و بر دهن بیگانه و بیگانه پرست

مشت نفرت کوبید!

دکتر مهدی پرهام

داپرت - بقیه

شرکت کند و حتی وقتی که خبر این حضور همراه با عکس و تفصیلات توسط خبرگزاریهای عالم منتشر شد از لطافت دعوی و خدش‌ای که این عمل به حیثیت دستگاه وارد میکند اندیشه نکنند؟

سور بختی دستگاه در این بود که همیشه در تشخیص دشمنان خود اشتباه میکرد و همیشه بجای علت با معلول درمی‌افتاد. دستگاه از لحاظ بقای خودش هم که شده هیچوقت به قبول این واقعیت تن نداد که آنقدر که محترکین آهن و شیشه و سایر افراد بندوبست چی و چیاولگر و سوجوو مباشران طرحهای بزرگ و بر منفعت اقتصادی و شهرت همدستی و مشارکت آنها با وابستگان و برادران شاه به امنیت و ثبات جامعه لطمه میزند حتی چپ روترین مخالفین و نطقها و مقالات تند انتسابی و انتقادی ایشان با همه ترس و وحشتی که در دل مجریان و مقامات امنیتی می‌افکند خللی در امنیت ایجاد نمیکند. دستگاه خیال میکرد که محترکین آهن و شیشه و امثال و ابدال ایشان در روز مبادا خود را سربلای او خواهند کرد و بیشتر و بهتر از روشنفکران ناراضی به حفظ امنیت و ثبات و دفاع از مصالح ملی خواهند کوشید و بهمین جهت هیچوقت راضی نشد که حتی یکی از مخالفان اصولی و معتقد به تقوای سیاسی سگرهای پارلمان را اشتغال کند تا مبادا بعدها مزاحمتی جدی برای رژیم و ثبات و آرامش افسانه‌ای او بوجود بیاورد اما دیدیم که مزاحمت واقعی را امثال محترکین آهن و شیشه و کسانی که آنها را فراری دادند برای دستگاه ایجاد کردند و باترکازیها و یغماگریهای خود جامعه‌ای را به عصیان کشیدند، و روزی هم که دست فیر و انتقام مردم را بر فراز سر خود احساس کردند فرار را برقرار ترجیح دادند و حیثیت و آبروی دستگاه را فدای منافع و مصالح خویش کردند. دستگاه بکرات از چپ‌روها و بوده‌ایها و خطرات آنها برای استقلال و امنیت کشور ده میزد. عیب کار در اینست که چپ‌روی در ایران هنوز چیری بگونه زلزله و طوفان و صاعقه در نظر اقوام اولیه تاریخ تلقی میشود که چون کسی به علت واقعی و توجیه علمی و صحیحی از آنها واقف نبود حدوث آنها را بلای آسمانی و مظہر فیر حدایان تلقی میکردند اما امروز همگان میدانند که چپ‌روی چیزی خلق نمانده نیست و از آسمان هم نازل نمیشود. چپ روی تظاهری از عصیان، و عصیان مولود طبیعی ظلم و تبعیض و فساد است. لازم نیست کسی مانیفست مارکس و انگلس یا کتابهای ماکسیم گورکی را بخواند تا فیلش یا دهن‌دوستان کند. کافی است چند تنی نظیر محترکین آهن و شیشه و شرکای آنها در جامعه‌ای مثل ایران وجود داشته باشد و مردم عادی از مقایسه زندگی آنها با خودشان به ناپسندجاری وضع اجتماعی پی ببرند و سر به عصیان بردارند. سخن اینست که در این مملکت اگر راهی برای یک مخالف معتدل و مبتنی بر قانون گذاشته بودند و انتقادات اصولی را تحمل می‌کردند اظهار مخالفت منحصر به عصیان یا بیروی از قطبهای افراطی نمیشد اما رژیم آنقدر در سرکوبی عقائد مخالف افراط کرد که مخالفت و انتقاد حکم شهادت را پیدا کرد و چنان شد که هر کس که در مقابل حکومت قدعالم میکرد و معایب و مفاسد را بی پرده باز میگفت به پایه فیرمانان اساطیری و مذهبی میرسید، و این منزلت در تمامی بیست و پنجاه اخیر کسانی را مسلم شد که تا سر حد عصیان و پرده‌داری با مظالم و مفاسد رژیم اظهار مخالفت کردند و با قبول خطر از مرز افراط گذشتند و جان باختند و جان دادند اما تسلیم نشدند.

سینه میزدند و امروز بحکم فرصت طلبی با مشاهده اولین علائم انتقال قدرت به آزادیخواهی و دینداری تظاهر میکنند طرف هستند. دعوی شخصی فقط میتواند این نتیجه را داشته باشد که همه کاسه و کوزه‌ها را بر سر فرد یا افراد معدودی بشکند و پس گردونه فساد و نادرستی و بند و بست و خیانت بار دیگر به حرکت در بیاید. آن وکیل یا سناتوری که تا دیروز در پناه قدرت همین دستگاه و با استفاده از نفوذ وابستگان و صاحب مراجع قدرت مردم را غارت میکردند و آن سرمایه‌خواری که بضرر اعلانات تملق‌آمیز مطبوعاتی و پرداخت رشوه به دولتمردان جواز وطن‌پرستی از دستگاه میگرفت و پس با جعلی و احتکار و ارتشاء و صد حيله و ترفند دیگر مال و منال می‌اندوخت و خیل انگلها و مفتخواران و غارتیانی که ریزه‌خوار خوان یغمای رژیم و اصحاب و ارباب قدرت بوده‌اند از این فرصت اغتنام می‌کنند که نیک همه بیدادها و رذالت‌ها و نامردمی‌ها با کینر چند چهره نشاندار زنده و شسته شود و پس که آنها از آسباب افتاد و همه چیز در فراموشخانه زمان در حجابی از غبار و زنگار کهولت و نسیان فرو رفت کارگاه ظلم و زور و دروغ و پولسازی و سودسازی به حرکت دیرین ادامه دهد و قطاع الطریق یقه سفید، مجرب تر و عبرت آموخته‌تر و «با چراغ» تر از گذشته صولت و شوکت سابق را تجدید کند. نباید گذاشت که چنین خوایی تعبیر شود. تعریه باید در همین عصر و به عمر همین نسل خاتمه یابد و سکه خودکامگی و یغماگری و ناز و دغل جماعتی که با مردم آزاده و شریف و پاک‌نهاد وارد جنگ بدون اعلام شد بودند با شهادت و حضور همین مردم از رونق بیفتند. چنین واقعه مبارکسی هنگامی صورت پذیراست که معارضا با اشخاص تبدیل به معارضا با ارزشهای ضد ملی و ساخت‌های اجتماعی و سیاسی نادرست و ارتجاعی شود.

شاید هنوز کسانی در دستگاه باشند که هرگونه انتقاد و مخالفت و حتی مصلحت اندیشی خیر خواهانه را به غرض ورزی و دشمنی و خصومت شخصی تعبیر کنند اما اکنون دیگر همگان میدانند که هیچکس به اندازه بعضی از وابستگان همین دستگاه بسا رژیم و در حقیقت با مملکت دشمنی نکردند.

بی‌حرمتی نسبت به نظام مملکت فقط در این نیست که کسی در گذرگاهی بازغال بر روی دیوار عبارتی اهانت آمیز نسبت به این و آن بنویسد. بی‌حرمتی بزرگتر را آن افرادی مرتکب میشدند که در کارهایی خلاف شئون هر مقام مسئول و معتید نسبت به سرنوشت جامعه شرکت میکردند و برای حفظ منافع و ادامه کامرانی خود به فساد سیاسی و اقتصادی مملکت دامن میزدند. آیا هیچ فرد خیرخواهی در این دستگاه نبود که جرئت تذکر بعضی بدیهیات را بخود بدهد و وابستگان بلافضل‌شاه را از شرکت در سوداگریهای بزرگ یا لافل از حضور در بعضی محافل و مجامع عمومی برحذر بدارد و اثرات نامطلوب این کار را به ایشان گوشزد کند؟ آیا هیچکس نبود که این حقیقت بدیهی و بسیار معمولی را به اقربای پادشاه خاطر نشان کند که برای افراد عادی مملکت حضور در یک کازینو از لحاظ سیاسی عار و ننگی ندارد و بهیچ جا بر نمیخورد اما این بی‌حرمتی آشکار و مستقیم و بی‌آبرویی و بی‌آزمی است که بستگان او در چنین امکانهای

نتیجه این شد که امتیاز حق و حقیقت گویی به مکتب و ملک ایشان تعلق گرفت و اهل اعتدال که راهی برای ابراز وجود نداشتند عرصه را به اهل افراط باختند که راه حل مسائل سیاسی و اجتماعی را در شیوه‌های انقلابی و غیر قابل انعطاف میدانند. بنابر این اگر در بسیاری از جوامع جهان ظهور افکار و عقائد انقلابی و افراطی - از لحاظ علمی - غیر طبیعی و غیر قابل توجیه باشد در این ملک بسیار طبیعی و مخلوق قهری خود دستگاه است که راه را همیشه بر شیوه‌های اعتدالی و انعطافی و طرفداران آنها مسدود کرده است.

حرمت قانون اساسی را پیش از همه و بیش از همه، خود دستگاه نقض کرد که با جس و تبعد خودسرانه و آزار و شکنجه مخالفان و نقض صریح اصل تفکیک قوا و سانور مطبوعات - و آخر از همه - با ایجاد نظام یک حزبی نشان داد که معتقد به شیوه‌های قانونی نیست و لاجرم مخالفان هم به این نتیجه رسیدند که چنین دستگاهی زبان قانونی سرش نمیشود و تنها راه مقابله با آن توسل به شیوه‌های غیر قانونی است. این دستگاه طرفداران وی بودند که بکرات و مرات، قانون اساسی و بخصوص نظام پارلمانی ناشی از آنرا پدیده کهنه‌ای که متناسب با شرایط امروز نیست و بدرد هفتاد سال پیش میخورد معرفی کردند، و وقتی امر دائر شد بر اینکه هر کس مطابق سلیقه و عقیده شخصی و منافع خصوصی خود موادی از قانون را منسوخ بداند و هر قسم از اصول و نصوص قانونی را که با منافع و مصالح مجریان تضاد پیدا میکند عملاً مردود بشناسد کسانی هم پیدا خواهند شد که سایر مواد آن، و بخصوص قسمتهائی از قانون را که مشروعیت دستگاه بر آن متکی است مورد تشکیک قرار دهند و موجودیت نظام حاکم را بهمان شیوه منافی و معارض با اصول بشناسند. احترام این امامزاده را باید خود این دستگاه نگه میداشت و لاقبل در حفظ ظاهر بقدر مقدور میکوشید و لحظه‌ای در اصالت و حقانیت این اصل تردید نمیکرد که قانون اساسی خونبهای پدران شریف و پاک نهاد ما، و دستاورد ارزنده انقلاب اصیل است که بساط خودکامگی و بیدادگری را در نوردید و برای اولین بار بعد از قرنهای پرچم آزادی و آزادمشی و نجات و رهایی مردم محروم را در برابر طبقه حاکم در اهتزاز آورده و اگر مستبدین با تغییر کسوت و تغییر چهره و تظاهر به آزادیخواهی سرعت سنگرهای مشروطیت را اشغال نکرده و با استفاده از خوشباوری مردم خود را به آنها تحمیل نکرده بودند آن انقلاب هرگز با شکست مواجه نمیشد که اینک همین نمایش امروز بصورت دیگری تکرار میشود و کسانی که کباده همین دستگاه را در گذشته بدوش می‌کشیدند و با تسلیم و تمکین باتملق و مدهانه آب به آسیاب اهل قدرت میریختند اکنون تغییر وجهه داده و علم مخالفت بر افراشته‌اند و عنقریب اسب که صولت و شهرت آزادیخواهی ایشان پشت همه مستبدین را بسلرزه در آورد و در عصر آزادی نیز همه چیز مقهور و مخمر ایشان گردد. دستگاه باید به این اصل توجه میکرد که هر نوع تعبیر و تفسیر شخصی از هر یک از مواد قانون اساسی و منسوخ شناختن آن تحت این عنوان که فقط ناظر به اوضاع و احوال هفتاد سال پیش است و برای امروز معتبر نیست سایر مواد قانون و حتی خود قانون اساسی را با همین استدلال در معرض ایراد قرار میدهد و در چنین صورتی اصل آزادی احزاب و انجمن‌ها و مطبوعات، و اصول ناظر به منع توقیف و تبعد غیر قانونی افراد همانقدر بی اعتبار میشود که اصول مربوط به نوع حکومت و

دوام و بقای رژیم. کسی نمیگوید که قانون اساسی ما جامع و مانع و بی عیب و نقص است و معروف است که خود قانون اساسی بلژیک که یکی از ماخذ تدوین قانون اساسی ایران بوده چند بار به اقتضای زمان دچار تغییراتی شده است اما سخن اینست که هر نوع جرح و تعدیل و حذف و اسقاط و الغاء جزئی و کلی این قانون فقط در صلاحیت یک مجلس ملی است و این مردم هستند که توسط نمایندگان واقعی خود باید تکلیف قوانین را تعیین کنند.

اکنون نیز اگر حرمتی برای قانون اساسی باقی مانده باشد تنها به این ملاحظه است که خطاها و خیانت‌های گذشته را تنها به استناد قانون اساسی میتوان مشخص و معلوم کرد و اگر محملی بنام قانون اساسی در دست نداشته باشیم سند مکتوبی وجود نخواهد داشت تا به اتکای آن انحرافات و لغزشها و قانون شکنی‌ها و مناسد و مظالم و قیام دستگاه بر ضد آزادی و اصول حکومت ملی را بر ملا کنیم و این درست بدان میماند که صاحبخانه‌ای سند مالکیت خانه خود را قبول نداشته باشد و سپس بخواهد علیه شخصی که خانه او را غصب کرده اقامه دعوا کند.

رژیم می‌نالد که بلندگوهای خارجی به شون ملی ما توهین می‌کنند و غرور ملی ما را جریحه دار می‌سازند اما آبا همین دستگاه نبود که تلویحا و تصریحا هموطنان ما را در فرصت‌های گوناگون تحقیر میکرد و بکرات آنها را برای پذیرش دمکراسی نا بالغ و ناپخته و فاقد رشد سیاسی قلم میداد؟ دستگاه نمیخواست قبول کند که افراد یک جامعه در نظرگاه افکارس عمومی جهان از زعماء آن جامعه جدا نیستند و وقتی ملتی بحق یا ناحق توسط زعماء آن جامعه تحقیر یا متهم به پذیرش نفوذ خارجی و فاقد رشد سیاسی معرفی شود زعماء جامعه نیز در شمول همین اتهام قرار میگیرند و کمترین گناه آنها از نظر دیگران این خواهد بود که در تربیت و ارشاد ملت خود کوتاهی کرده‌اند، کما اینکه وقتی رهبران یک جامعه به فساد و نادرستی و بیدادگری موصوف شوند جامعه‌ای هم که خالق آن نابسامانی بوده و با سکوت و خاموشی یا تملق و مدهانه به مناسد و مظالم گردن نهاده است بقدر تقصیر یا قصورش در معرض ملامت قرار میگیرد. دستگاه از بی علافگی مردم به مسائل میهنی و سستی و ضعف علاقه و وطن پرستی در جامعه می‌نالید اما حقیقت آنستکه هیچیک به اندازه عناصر بند و بست چی و سود پرست عرق ملیت و وطنخواهی را در مردم ضعیف نکرد و هیچکس بقدر افرادی که وطنشان در گاو صندوق بانکهای معتبر خارجی خلاصه میشود و تقاخر خود و خانواده‌شان همیشه اینست که دوگذرنامه در جیب‌دارند میهن پرستی را به بازیچه نگرفت.

از نکبت اعمال و افعال چنین طبقه‌ای که مظهر بی اعتنائی به موجودیت و استقلال مملکت بودند وطن به مبتذل ترین مفاهیم سیاسی تنزل کرد و چنان شد که امروز وقتی از احتمال خطر تجزیه و اشغال مملکت بوسیله قوای خارجی با بعضی مردم سخن میگویند بوزخند میزنند که چه وطنی؟ وطنی که جولانگه محترمان بزرگ و فاسد و مجریان سوءاستفاده‌چی و خطا کار باشد و حفظ مصالح و منافع آن همیشه دستاویزی برای تاراج و چپاول سرمایه‌های ملی بدست طبقه‌ای از توانگران بوده است فقط بدرد کسانی میخورد که بزور حیله و نیرنگ از مزایا و مواهب آن استفاده کرده‌اند. گاه چنین بنظر میرسد که دو مملکت با دو نوع مردم در محدوده این سرزمین وجود داشته است که یکی متعلق به طبقه حاکم و دیگری متعلق به طبقه محکوم بود و هر وقت که طبقه

حاکم هشدار میداد که «وطن در خطر است»، مردمی که در طول یک ربع قرن از مشارکت جدی و موثر در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی وطن خویش محروم و تدریجا مبدل به عناصر بی تفاوتی در برابر حوادث مملکتی شده اند اولاً باور نمی کردند که خطری وجود دارد و این مقوله را مثل سایر حرفهای حکومت مبالغه آمیز تلقی می کردند و ثانیاً بنظر آنها اگر هم خطری موجود آن موطنی را تهدید میکند که تیول اغنیاء و حرافض مصالح و منافع ایشان است و تاوان آنرا نیز کسانی باید بردارند که وضع حاضر ثمره فساد و بیداد ایشان است و نه مردمی که هرگز در محاسبات سیاسی و اجتماعی به حساب نیامده و در هیچ تصمیمی محل اعتناء نبوده اند. ملتی که از اظهار عقیده در باب حساس ترین مسائل میهن خویش محروم شد و از ترس تکثیر سیاسی و حبس و تبعید و ضرب و شتم و شکنجه جرئت نکرد که در باب هیچ مسئله ای اعم از تشکیل حزب واحد و فساد طبقه حاکم و خرید اسلحه و نفت و انتخابات و بندوبست وابستگان و محترمان بطور صریح و جدی و بی پرده سخن بگوید اندک اندک همه علاقه و اشتیاق خود را به سر نوشت میهن خویش و مسائل حیاتی آن از دست میدهد و کار به آنجا میرسد که در برابر مملکت کمتر احساس مسئولیت میکند زیرا مسئولیت مولود اختیار است و مردمی که فاقد اختیار بودند مسئولیتی هم احساس نمی کنند. بدتر از همه اینکه روش ریاکارانه و توخالی و توأم با دروغ و تحریف علنی دستگاههای خبری و بلندگوهای رسمی حکومت در طول سالها باعث شد که مردم برای آگاهی از آنچه در مملکتشان میگردد به بلندگوهای خارجی متوسل شوند و گرمی بازار رادیو لندن و رادیوکلن که هیچکدامشان خیرخواه ایران نیستند و به روز بدبختی و سقوط و نابودی ما برای ما فاتحه می خوانند از همین جاست. بلی، با همه دل سردی و کنورتی که در دل مردم پدید آمده می بینیم که شور وطنخواهی در دلشان از بین رفته و با همه خشم و نفرتی که در دل ایشان کاشته اند باز می بینیم که در آنجا که تحریک و مداخله قهر آلودی در بین نیست تظاهرات بزرگی نظیر تابوعا و عاشورا در تهران به هیچ پر خوردی منجر نمیشود و به آرامی و مسالمت خاتمه می پذیرد. این تظاهرات تا آنجا که با خلوص نیت و ایمان اعتقاد خالصانه و دور از هر نوع فرصت طلبی و ریاکاری انجام میشد شهادتی بر روح نجیب و شریف مردم آزاده بشمار میرفت و یکبار دیگر نشان داد در آنجا ها که خون و خشونت ظهور میکند و کار به قتل و خونریزی و غارت میکشد حوادث به مردم تحمیل شده است.

بحران موجود بعنوان فرجام خشونت های دستگاه یکبار دیگر ثابت کرد که هدف هر قدر هم عالی و ارزنده باشد نمیتواند وسیله را توجیه کند و خشونت راه حل هیچ مسئله ای نیست، و آنچه اکنون بر دستگاه میگردد تاوان خطاها و خشونت های گذشته است. مردم آزاده باید مراقب باشند که ارزشهای شریف سیاسی و اجتماعی و اخلاقی همراه این تاوان لگدمال حوادث نشود و فجایع استبداد در عهد آزادی بشکلی دیگر تکرار نگردد. در حیات يك ملت فاجعه ای بزرگتر از رواج تعصب و جهل و سخت گیری و جمود و رکود ذهنی و فکری نیست. مردم آزاده بهتر از هر کس میدانند که شرکت در هر نوع حرکت و جنبش و اعتراض سیاسی باید از اعتقاد عمیق درونی و ایمان خالص و بی پیرایه سر چشمه بگیرد و آن حرکتی که از ترس چماق تهمت و افترا و تهدید به قتل و غارت و آتش سوزی انجام

شود نوعی اطاعت ریاکارانه است که در اولین فرصت بسه نمرد و طغیان تبدیل میشود. ما اگر به اختناق «رستاخیزی» ابراد می گرفتیم برای این بود که مردم را بضرع اخافه و ارساب و تهدید اخراج از مملکت و ادار به عضویت در حزب واحد میگردند و ترس از خشم مقامات امنیتی و حبس و تبعید و ضرب و شتم و شکنجه باعث میشد که مردم بمیل حکومت عضو حزب شوند و بمیل حکومت کسب خود را تعطیل کنند و قیام و قعود و مشی و خرام و حضور و غیاب و همه اعمال و افعال آنها بمیل حکومت انجام شود و حالا اگر فرار باشد که همان روشها بنام آزادی و عدالت و حکومت احرار و اختیار بکار گرفته شود روی اختناق را سپید خواهیم کرد. سخن اینست که سقوط يك ملت از لحظه ای شروع میشود که مردم به راه تبعید و تسلیم و اطاعت کورکورانه بیفتند و هر چه را که از ملاء و مصدر اعلی صادر میشود بی تفکر و تعقل بپذیرند. در آفاق چنین مردمی جز سفیدی مطلق و سیاهی مطلق رنگ دیگری وجود ندارد و دنیای دو قطبی ایشان هیچ راه حلی را که حد واسط تسلیم مطلق و نمرد مطلق باشد نمی پذیرد. یا باید هر چه را که می شود چشم و گوش بسته و بی هیچ چون و چرا بپذیری و یا اگر هم اهل طغیان نباشی بجرم کمترین شک و تردید در اوامر و نواهی صادره مطرود و مغضوب خواهی بود. چنین مردمی یا مجذوب قدرت مسلط روز هستند یا مرعوب آن، و با بضرع تهدید و تطمیع و حبس و تکثیر و شتم و شکنجه روانه دیار خاموشان میشوند.

اکنون بر مردم آزاده است که نشان دهند چنین روشی در حیات نوین سیاسی و اجتماعی ما مطرود و منسوخ است و ظلم و زور و تعصب و تسلط افکار و روشهای فرود و سطانی و فاشیستی در مکتب آزادیخواهان جایی ندارد. اگر برای قدرتهای ضد انسانی که تثبت به هر وسیله ای را برای وصول به هدف جایز میدانند و جان و جوهر شخصیت آدمی در نظر آنها فاقد ارزش است کشتن و کشته شدن دهها و سدها انسان در قم و مشهد و شیراز و اصفهان و تهران و سایر شهرهای ایران خاندانهای پیش یا افتاده و بی اهمیت تلقی میشود برای مردم آزاده ای که در راه صیقل قدر آدمی و احترام به ارزشهای انسانی مبارزه می کنند قتل هر انسان فاجعه ای بزرگ است و اینقدر هست که تسلط نامبارکی که از خون و خشونت و کشتن و کشته شدن پدید میاید حتی بعد از شکست عهد اختناق محیط را شیر قابل زیست و غیر قابل تنفس میکند و درس تاریخ اینست که بهیشتی که با قهر و خشونت بوجود آید با قهر و خشونت هم از بین خواهد رفت.

همه باید آرزو کنیم آن روزگار هرگز تکرار نشود که هر نوع اظهار نظر و حتی شکایت و انتقاد از خاموشی برق توهین به مصالح عالی و «انقلاب» محسوب میشد و قصداً اینست که همه دعاها بر سر آزادی شروع شد و فتنه بدین خاطر برخاست که خودکامگی مانع آزادنیشی بود و کسی از ترس زجر و شکنجه و بیکاری و حبس و تبعید جز تبعید و تمکین چاره ای نداشت و اگر فرار باشد بعد از اینهمه خونیهائی که در راه شرافت قدر آزادی بر خاک این دیار نثار شد زمین و زمان همچنان بر مدار و محور سابق سیر کند و منجیق خودکامگی و تعصب شخصیت انسانها را زیر هیبت خود خردولاش کند در اینصورت جادارد با سخن آن نویسنده آفریقایی جنوبی در حق وطن خویش هماواز گویم که:

گریه کن سر زمین محبوب من!